



که یک قدری جنبه انقلابی دارد غالباً درخش
تصنع هست چیزهای نجسب هست،
حاکمی از بازیگری با سناریونویسی ضعیف
هست، آن بتوانید این نقش‌ها را برطرف
کنید که چیز خوبی خواهد شد. چه‌ره او
را بازسازی کنید، آن ریش بور قشنگ، آن
صورت نجیب و سالم، آن آدم کم حرف و
پرکار و مؤمن، این را بتوانید درست نشان
بدهید، بلاشهر را نشان بدهید، خانواده‌اش
را نشان بدهید، من بعد از شهادت او رفتم
مزل نمی دادم منزل پدر و مادرش بود یا
مزل عیاش، خانه پدر و مادرش بود، شما
ننودید، یاد نیست پدران می دادند، یک
خانه مخمری، یک وضع متواضعی آنجا
یک چنین خفای در یک گوشه تهران یک
محله دورافتاده‌ای یک جوان دلاری، یک
سرداری می آید بیرون این چیز کمی نیست
بدهید، را یک خورده منعکس کنید، نشان
بدهید، پدرش را مادرش را خانواده‌اش
را، آن اتاق کوچک را، آن زندگی متواضع
را، اینها را منعکس کنید، چه عیبی دارد.
خیلی هم خوب است هیچ اشکالی ندارد.
خوب شهادهای ما چنین چیزهایی ساخته
شود بود است منتها همان‌طور که گفتیم
هیچ تصنع نباشد چون بعضی از منازل را
بازسازی خواهید کرد قاعدتاً این بازسازی‌ها
سعی شود از هنرمندان با استعداد، با ذوق
استفاده بشود. سناریوها سناریوهای خوبی
از ب دربیاید که حالت تصنع درش نباشد،
بیننده وقتی می بیند تصنع در این هست
زده می شود، مخصوصاً سعی کنید چهره معصومانه
بدهید همان‌طوری که بود اتفاقاً می بیند
بعضی از بچه‌های سپاه بچه‌های شریف
شورادر قلان بودند، سناریو بروجدی اصلاً
این‌طور نبود، آرام، مظلوم، شریف، کم
حرف، بی‌تظاهر پرورکار، اینها خیلی چیزهای
بارزشتی است، خیلی آدم دوست می دارد
این‌طور روحیه را، بعد از اینها در منعکس کنید
چون عیب دارد خیلی هم خوب است.

بعد آمدند. سؤالاتی کردند، حرف زدند، حتی بعد که من رفتم مشهد آن سخنرانی را خودشان پیاده کردند آوردند برای من بولی، من دیگر اشخاص را نمی‌شناختم، احتمال دارد که شهید برجوردی هم در آن جلسه بودند.

یکی از مواردی که ماه به عنوان خط اصلی داستان این فیلمنامه از شخصیت ایشان در نظر گرفتیم بعد عرفانی شخصیت ایشان است و ما آمیدیم و براساس آن شعره‌ای می‌گویید:

**حاصل عمرم سه سخن بیش نیست
خادم بدم پخته شدم مستقیم**

زندگی ایشان را در یک سه سطح خامی، پختگی و سخن در گردستان در نهانیت تقسیم کردیم. و یک مواردی نوشتیم، حال‌دار این موارد می‌خواستیم از حضرت‌عالی خواهش کنیم ببینیم بعد از مراد شخصیت عرفانی ایشان دیگر شاید چه اطلاعاتی دارید که بتواند کارما را از این بعد سطحش را بالاتر ببرد.

من تصور می‌کنم همان روحیه‌ای که قبلاً گفتیم، روحیه آرامش و داشتن حالت مستی‌جویی با دوستان و گذشت و حلم در مقابل کسانی که تمارض‌های کاری یا روح داشتند، فکر می‌کنم همین نشانه آن روح عرفانی آن شهید بود، معاشرتی که بتوانم جزئیات حالات عرفانی او را به دست بیآورم متأسفانه با ایشان نداشتم، لکن خود بر روحیات و رفتارها نشان دهنده معنویت و خودی افراد است، تصور می‌کنم که همین اندازه از حالت عرفانی ایشان را من به دست آوردم.

می‌خواستیم نظر حضرت‌عالی را در ساخته شدن یک چنین فیلمی از زندگی ایشان بررسییم که آیا شما اصلاً با یک چنین مسأله‌ای موافق هستید؟

من صد درصد موافقم، منتها نگرانی‌ای که دارم این است فیلم‌های ما غالباً تصنعی است، این فیلم‌هایی که من در تلویزیون می‌بینم بخصوص این فیلم‌هایی

ریز انقلاب شناختم
 یکن در ذهنم هست
 ای انقلاب من را مأمور
 به عهده بگیرم. من در
 و رستم در سپاه مرکزی
 ت را من داشتم و
 مشکلاتی در باختران
 ذهنم این طور می آید،
 رانی از آشنایان سپاه
 جعه کردند و گفتند که
 بگذارید اینجا و دقیقاً
 طقه بود ظاهر، منطقه
 و شهید برو جردی را
 کار ایشان آشنا شدم

بود من سخنرانی بکنم کسی خبر نداشت
 ول، اعلام عمومی نکرده بودند برای اینکه
 با موجب مشکلی نشود ولیکن دانشگاه‌ها
 زمان نزدیک غروب، دانشگاه تهران و
 بعضی جاهای دیگر اعلامیه زده بودند
 که فزانی می آید سخنرانی می کند، لذا اول
 شب که من رفتم مسجد، مسجد پر هم
 نبود حتی، شبستان مسجد بزرگ هم نبود
 خیلی شاید دیده باشد، یک عده ای بودند
 شاید چند صد نفر لکن به مجردی که نماز
 تمام شد و من رفتم که شروع کنم انقدر
 جمعیت و همه جوان ریختند، دخترها و
 پسرها تو ای مسجد و حیاط کوچکی که
 داشت و آن کوچای که مسجد به او متصل
 بود و خیابانی که خیابان شریعتی بود بر
 شد از جمعیت به طوری که تمام راه‌ها
 شاید بسته شده بود، عرض کنم من هم
 سخنرانی مفصلی کردم، نزدیک سه ساعت
 سخنرانی من طول کشید، جوان های زیادی

من شهید بروجردی را از اوایل به
دقیقا خاطرم نیست که کی بود
که در ماه‌های اواسط سال ۵۸ ش
کرد که بروم سپاه و کارهای سپاه
جایگاه فرماندهی سپاه قرار گرفتم
مستقر شدم و چند ماه این مأمو
انجام وظیفه کردم. در آن خلال
گمان می‌کنم به وجود آمده بود
دقیقا جزئیاتش یادم نیست، بر
کسانی که در سپاه بودند به من
خوب است که شهید بروجردی
یادم نیست الان کجا بود همان
غرب کشور بود، من موافقت کر
فرستادم آنجا و از آن وقت من
هم خیلی خوشحال شدم، چون خیلی
خسته بودم و آنقدر مشهد من کار داشتم
و آنقدر سخنرانی و نوشتن و بحث و گفت
و دادشوجوها و جوان‌ها داشتم که واقعا
از حال می‌رفتم و دیگر حالا پاشم بیایم
تهران و سخنرانی کنم برابم خیلی سخت
بود خیلی خوشحال شدم و کارهایم را روه
دادم کردم برای اینکه بنده عادی خودم را
داشته‌ام بدهم. مرحوم مفتاح بلافاصله شاید
چند ساعت بعدش با یک روز بعدش
تلفن کردند که دوباره ما اجازه گرفتیم
برای امثال شما و شما باید بیایید، من
گفتم که دیگر نمی‌توانم بیایم، ایشان اصرار
کردند تا اینکه بالاخره مجبور شدم بروم.
حتی یادم است بلیت طیاره گیرم نمی‌آمد
و ماشینهای چیزی نداشتم که بخوام بلیت
بگیرند ایشان گفتش که ما خودمان فراهم
می‌کنیم از تهران، تلفن کردند بعضی‌ها
تماس گرفتند، آمدند آنجا، آن شب که قرار

ما واقعاً فرصت یک سطر چیزی که بر ایمان نبود، پشت سر حادثه می آمدم می شدم که مقدر حادثه من در این محفل و محور هم همین مدرسه رفاه بود. مستقر بودیم، هر چیزی بران و بعضی از شهرهای بجا وصل می شد؛ لذا هر ساله بود واقعاً میابیم مجبور بگویم جزئیاتش یادم نمی دادم که این برادرها، سلسلوی بودند هم پرشور با روحانیون روابط خوبی متعبدی بودند.

روحانی می گفتند که یک تعالی داشتید در قبل از جداید بر اوصیون زندگی و ت امام صادق (ع) که این سرنوشت ساز در شهید خیلی ایشان را تحت تأثیر آن آن موقع باشما تماسی داشت؟

بست اگر هم تماس گرفتند نشان را. آن سخنرانی سال بیستم همین آذرماه هم آن آذر بود که این سخنرانی از مشهد آمدن سخنرانی من مشهد و سخنرانی های جوان ها و اینها ما داشتیم من می آمدم از مشهد در مسجدی، یک سخنرانی و سخنرانی می کردم و بعد، آن سخنرانی هم از قیلا یک شبی را برایش دادند، مرحوم مفتاح که پیش بودند از من درخواست بایم، من هم قبول کردم، داند که پلیس مانع شد که شما بیایید و من

ببیند آن ز
یادداشت
آفتدر هم
که من گاهی
دارد اتفاق
همه حوادث
که ماها در
از همه جا
دیگر کشور
ی دقیقهای
نیست اگر
نیست اما
روادهای و
بودند خیلی
داشتند و
یکی از برا
سخنرانی
انقلاب در
مبارزات
سخنرانی
بروردی
قرار داده آیا
هم گرفتند
نه من
من شناختا
۵۳ بود
بود. حدود
انجام گرفت
کردم و برگ
ایتیجور
گاهی تهران
دانشگاهی
می کردم
برمی گشتند
هین فقیه
معین کرد
نماز آن م
کردند که
بعده من
شده و نم

[illegible]

کممک بکنده
بسم الله
کمی داردر
برای فیلمه
حقای از این
من شه
انتقالب شه
که کی بودو
ماههای اولاب
رامامور کرد
به عهده به
سیاه قرار
مستقر شدمو
داشتمو وان
که مشکلات
وجود آمد
دقیقاً جزئی
آشنایان سد
من مراجع
که شهید بر
یادم نیست
ظاهراً، منط
کردم و شه
وازان وقت
طول دویا
شهید برو
اشغالات گ
سیاه نقش
نقش داشت
از کارهای ب
سال ۶۰ ی
در منطقه
فعال شد
می شدند و
تبلیغاتی و
شیطنت می
غرب کشور
مردم آن
که تشکیل
نفس تشک

گفت و گو با آیت الله خامنه ای درباره شهید بروجردی

زندگی ساده و چهره معصومانه بروجردی را نمایش دهید

آمدند پیش من گفتند که ما سلاح داریم. من باور نمی‌کردم اول که اینها سلاح داشته باشند، گفتند از کجا سلاح آوردید، گفتند که ما از فلان قلمه از افراد سواد خریدیم، من اصحابان اینها بودم که آنها مسلح و دارای سلاح هستند، می‌دانم که با روحانیون روابط شان خوب بود یعنی ارتباطات داشتند، چون قیبال از انقلاب خیلی از گروه‌های مسلح قبول بیگانگی از روحانیت و دوری از محیط اجتماعی عام مردم را خوردند که منحرف شدند مثل منافقین و بعضی از روح‌درایی‌ها که با منافقین هم ارتباطی داشتند یا در آن‌ها نه با جهت حرکتی ارتباطی با یاد آنها سیر می‌کردند. این برادران با اینکه گروه‌شان کوچک بود، گروه بزرگی نبودند علی‌الظاهر من به کم و کیفش و خصوصیات خیلی وارد نبودم اما می‌دانستم گروه بزرگی نیستند اما ارتباطات شان علی‌الظاهر با روحانیت خیلی خوب بود و همین که به ما هم مراجعه می‌کردند نشانه همین بود و بعضی از روحانیون دیگر هم مراجعاتی داشتند، در قم ارتباطات خوبی با آنها داشتند، جزئیات و خصوصیات آن برادران اول انقلاب را که آمدند و با آن شور و هیجان راجع به سلاح و راجع به ترور بعضی از شخص‌های رژیم در آن اواخر، هفته‌ای از آخر مبارزات مردم و نزدیک به پیروزی انقلاب، فکر این چیزها را داشتند. جزئیات زیادی از اینها من الان به یاد ندارم، ببینید آن روزها ما واقعاً فرصت یک سطر نداشتیم کاره چیزهای که برپایمان نبود، آنقدر هم حادثه پشت سر حادثه می‌آمد که من گاهی گیج می‌شدم که چقدر حادثه دارد اتفاق می‌افتد در این مملکت و محور همه حوادث هم همین مدرسه رفاه بود که ماها در آنجا مستقر بودیم، هر چیزی از همه جای تهران و بعضی از شهرهای دیگر کشور به آنجا وصل می‌شد؛ لذا هر دقیقه‌ای یک مساله بود و واقعاً مبالغه نیست اگر آدم اینطور بگوید جزئیاتش یاد من نیست اما اصلاً می‌دانم که این برادران، برادرهای هم مسلحی بودند هم پرشور بودند خیلی هم با روحانیون روابط خوبی داشتند و برادران متعددی بودند.

■ یکی از برادران روحانی می‌گفتند که یک انقلاب در مسجد جاوید پیرامون زندگی و مبارزات حضرت امام صادق (ع) که این سخنرانی‌ها منتشر سرشوش‌سازی در شهید بورجری داشت و خیلی ایشان راحت تأثیر قرار داده آیا ایشان آن موقع با شما تماس هم گرفتند از نزدیک؟

نه من یاد ندارم که آن‌ها تماس گرفتند من نشناختم ایشان را. آن سخنرانی سال ۵۳ بود خیال می‌کنم همین آذرماه هم بود. حدود آبان یا آذر بود که این سخنرانی انجام گرفت، من از مشهد آمدم سخنرانی کردم و برگشتم مشهد و سخنرانی‌های اینجوری برای جوان‌ها و اینها ما داشتیم گاهی تهران که من می‌آمدم از مشهد در دانشگاهی، یک مسجدی، یک سخنرانی می‌کردم یا دو سخنرانی می‌کردم و برمی‌گشتم مشهد، آن سخنرانی هم از همین قبیل بود، قیلاب یک شبی را برایش معین کرده بودند، مرحوم مفتاح که پیش نماز آن مسجد بودند از من درخواست کردند که من می‌بایم. من هم قبول کردم، بعد به من اطلاع دادند که پلیس مانع شده و نمی‌شود که شما بیایید و من

ه حرمه سيد الشهدا از آيتالله سيد علي
ند تا درباره شهيد بروجردي صاحب كنند.
ي كنند و بخشي از اين جلسه بن اين موضوع
اين گفتگو حواله داده شده است.
و صف را در نيمه دهه پنجاه شمسي براي
او طراح و مجري چند عمليات مسلحانه
رسموز خواسلار بود. ارتباطات گسترده
تا در پي ۱۳۵۷، مسئوليت حفاظت از
كبل سازمان مجاهدين انقلاب در فروردين
ت. در در پي هشت ۱۳۵۸، محمد بروجردي
ي بود. چنده ماه بعد با تشديد در گريزها در
ي سپاه منطقه غرب، اعزام باختران شد و
ي كرمانشاه و كردستان را عهده دار بود. او
ايشان حواله مي بامين در جاده مهاباد به

عقب نشيني كرد و دشمن هنوز شروع به كار
نكرده همين اندازه كه معروف شد قراقرام
حرمه به وجود آمده و ارتش و سپاه و
ژاندارمری در آنجا با هم همكاري مشترك
دارند يك رعيي در دل ضد انقلاب در آن
منطقه انداخت. رستم شهيد بروجردي
بسيار فعال بود در اين زمينه كه سفر سال
۵۹ يا اوایل ۶۰ رفته منطقه غرب. ايشان
آن وقت در باختران بود. من از نزديك
شاهد كار او بودم. خيال مي كنم فرمانده
نقشهاي بود در باختران، تصويري من
فرماندهاي ديگري هم بودند چه در سويل
ذهاب چه در آن پادگان ابوزر كه همان
نزديكي هست. برادران سپاهي بسيار
بودند، يك مقدار بگومواهي هم بين
آنها و شهيد بروجردي بود اما آن چيزي
كه من از شهيد بروجردي در آنجا احساس
كردم يك احترام عميقي از او در دل من
به وجود آورد. ديده كه اين برادر با كمال
متانت با كمال نجابت به چيزي كه فكري
مي كند مسئوليت وظيفه است كه برخي
از احساسات شخصي و گروهی كه بعضي
فكر مي كردند به اين چيزها كه يك نفر كه به
او موافقت او را تقويت كنند، بكي را باهاش
مخالفتند او را مخالفت كنند با كرايش
برخورد كنند. به هيچ وجه اينچيزي
نبود، يك فرماندهي در آن مناطق كار
عمايي مي كرد كه اين برادران با او موافق
نبودند و آنها هم با شهيد بروجردي و اين
جناح اين برادران موافق نبودند اما شهيد
بروجردي هيچگونه حركتي كه از آن حركت
آدم احساس كند كه در آن كارشكني يا
مخالفتي هست مشاهده نمي شد و عاقله
من به اين شهيد عزيز را مي شناسم كردم
و آن حالاتي كه در آنجا من مشاهده كردم
شايد حالا بعضي چيزهاي ديگر هم يادم
بياید بپردازم الان نسبت به آن آشنائي ها و

اين همين اندازه مهم است.
■ دوستان سوال اين است كه تاثير روحانيت
در خط مشي گروهی كه ايشان در قبل از
انقلاب سرپرستي آن گروه را داشتند و همان
گروهی بودند كه در موعود ورود حضرت
اصول كار حفاظت را به عهده گرفتند به چه
صورت بود.

البته در آن اوایل ورود حضرت امام
يك عده جوان هاي خوب و پرشوري بودند
كه اينها آمدند در مدرسه رفاه كه به آنجا
مستقر بودند و عملا مسئوليت حفاظت
از بيت و شخص حضرت امام را به عهده
گرفتند. من با اين برادران از قبل از انقلاب
ارتباطات زيادي نداشتم لكن اطلاع دارم
مي دانم كه اينها يك گروه مخفي هستند
بودند قبل از انقلاب مقداري هم سلاح
داشتند، سلاح هايي هم تهيه کرده بودند

در آذرماه ۱۳۶۶ جمعی از زرمندان گرانجام، نقضای برگزاری یک جلسه آنها می خواستند برای ساخت سریالیته می گذرد. سریالیته که پس از گذشت ۳۴ محمد بروجرودی متولد ۱۳۲۳ در بروجرود مبارزه مسلحانه با رژیم پهلوی بنیانگذار مانند حمله به اتوبوس آمریکایی هاو انتقاص بروجرودی با روحانیت تهران مورد محرم امام خمینی برعهده گرفت صرف برای یک ۱۳۵۸، محمد بروجرودی به این گروه پیو عضو شورای ۱۲ نفره موسس سپاه پاسا به مدت محمد بروجرودی به عنوان فرقه به دست حدود ۴ سال فرامندی سپاه ا سرانجام در روز ۱۳۶۲ بر اثر اصابت ت نقد به شهادت رسید.

■ از طرف قرارگاه حمزه سیدالشهدا ارومیه مأموریت پیدا کردیم که بر اساس زندگی و مبارزات شهید محمد بروجرودی یک فیلمنامه ای تهیه کنیم و از یک سال و نیم پیش دنبال این برنامه بودیم و یک فیلمنامه ای تهیه کردیم از زندگی ایشان بعد با حاج آقا هدایت که صاحب کرا ایشان فرمودند که شما باید خدمت حاج آقا خاتمی شرفیاب بشوید و از ایشان در مورد شهید بروجرودی چندتا سوال هست خدمت تان عرض می کنم. یکی در خصوص شناخت حضرت عالی در مورد شهید شهید بروجرودی، آشنایی تان و چیزهایی که بتواند برای نوشتن این فیلمنامه برای کمک کند؟

بسم الله الرحمن الرحيم. من اطلاعات کمی دارد و خواهم گفت حالا اگر کمکی برای فیلمنامه تان باشد چه بهتر والا من حقی از این شهید عزیز دارم.

من شهید بروجرودی را از اوایل پیروززی انقلاب شناختم چندتا خاطرم نیست که کی بود و لیکن در ذهنم هست که د ماه های اواسط سال ۵۸ شورای انقلاب می را مأمور کرد که بروم سپاه و کارهای سپاه به عهده بگیرم. کم در جایگاه فرماندهی سپاه قرار گرفتم و رتقم در سپاه مرکززی مستقر شدم و چند ماه این مأموریت را می داشتم و انجام وظیفه کردم. می کنم به مشکلاتی در باختران می دیدم وجود آمده بود به ذهنم این طور می آید دقیقاً جزئیاتش یادم نیست، برادرهای آشنایان سپاه کسانی که در سپاه بودند به من مراجعه کردند و گفتند که شما بروجرودی را بگذرانید و دقیقاً یادم نیست الان کجا بود همان منطقه بود. ظاهرأ، منطقه غرب کشور بود، من موافقت کردم و شهید بروجرودی را فرستادم آنج می دیدم و از آن وقت من سال ایشان آشنا شدم. و طول دو یا سه سال دقیقاً یادم نیست که شهید بروجرودی را می دیدم که ایشان د اشتغالات گوناگون و مأموریت های مختلف سپاه نقش داشت، درتشکیل قرارگاه حمزه سیدالشهدا هم می دیدم که در آنجا از کارهای بسیار مهم بود. یادم می آید. د سال ۶۰ یا ۶۱ بود که حضور ضدانقلاب در منطقه غرب کشور یک حضور بسیار فعالی شده بود، از طرف عراق هم تغذیه می شدند هم تغذیه مالی، هم تغذیه تبلیغاتی و هم تغذیه اطلاعاتی، شیطنت می کردند و حضورشان در منطقه غرب کشور واقعاً یکی از آن مشکلات بزرگ مردم آن منطقه بود که قرارگاه حمزه و قتی که تشکیل شد یک حرکت قاطعه ای را وادار به تشکیل قرارگاه خیلی ها را وادار

